



۲۰۱۶/۰۲/۲۵



لینا روزبه حیدری

مسیح آخر

همه جا دکان رنگست، تو چرا برنگ خاکی
همه جا نفیر سنگست، تو چرا چو شیشه پاکی

همه جا فریب و مکرست، همه فتنه جو و شیطان
همه بخل و بَغض و کینه، همه پیروان بهتان



تو بسادگی چو آبی، چو بهشت بی ریایی
تو نمای روز موعد و رسیده از خدایی
تو صدای شاد باران، تو ندای سبز راغی
تو خیال پرکشیدن ز قفس میان باغی

تو که از تبار گرگی، ز چه مهر میفروشی
تو ز غم ندیده گانی، ز چه ناله و خروشی

به کدام مذهبی تو، به کدام رسم و راهی
که نفس به کام آهو و نجات جان مایی

نه کلاه و تاج بر سر، نه سخنوری نه باتر
تو همان بمان که آنی، تو مسیح قرن آخر